

حقیقت انسان و امکان شناخت آن در مکتب صدرایی

مرضیه اخلاقی^۱

چکیده

آشنایی هر انسانی با «من» خویش و درک آن، همواره ذهن بشر را مشغول می‌دارد، زیرا پاسخ آن سبب معنا بخشیدن به زندگی و حیات آدمی می‌شود. به عقیده صدرالمتهلین حقیقت انسان به دلایلی قابل شناخت نیست و از این رو آنچه را حکما بیان می‌کنند، حقیقت او نیست، اگرچه بیانگر ویژگیهایی از انسان است. صدرا راههای رسیدن به این معرفت را بیان می‌دارد. وی دو گونه تعریف ماهوی ارائه می‌دهد: در تعریف نخست اگرچه همانند فیلسوفان سلف از «حیوان ناطق» استفاده می‌کند اما با سبنا قرار دادن مبحث قوه و فعل و حرکت جوهری در روند تعریفی خود از پیشینیان فاصله می‌گیرد. در تعریف دوم به تبعیت از عرفا و کسانی که وی آنان را راسخان در علم می‌نامد، تعریف ماهوی انسان را بر اصولی چون وحدت حقیقت وجود، و تشکیک در مراتب آن و جامعیت انسان از همه عوالم و نشئات وجودی، پایه‌گذاری می‌کند. مقاله حاضر با نگاه به مبانی قرآنی و روایی انسانشناسی صدرا به بررسی این مسأله می‌پردازد.

کلید واژه‌ها مفاهیم معرف انسان، حقیقت انسان، امکان شناخت، ماهیت انسان.

طرح مسأله

علوم رایج اعم از نظری و عملی به انسانشناسی وابستگی خاصی دارند. بدون معرفت انسان، علوم انسانی و علوم تجربی با شاخه‌های فراوان و گوناگونشان به مرتبه کاربردی

کامل نمی‌رسند یا به بیراهه می‌روند، زیرا علوم، مستقیم یا غیر مستقیم با جان آدمی، فضیلت و رذیلت، سعادت و شقاوت، بهشت و دوزخ و سرانجام جلال و جمال او مرتبطند. به دیگر سخن، بحث انسانشناسی علاوه بر اهمیت اخلاقی و ضرورت انطباق اعمال و افعال انسان با هویت وی، از آن جهت که تأمین‌کننده اصل موضوعی برای همه علوم انسانی از حکمت و کلام و عرفان گرفته تا ادبیات، هنر، اقتصاد، سیاست، فقه، حقوق، جامعه‌شناسی، روانشناسی و... است، از جایگاه والا و ویژه‌ای برخوردار می‌شود.

برای دستیابی به شناخت حقیقی انسان باید دقیقاً روشن شود آیا از طریق حس و تجربه می‌توان بدین معرفت رسید، یا فراتر از آن باید به منطق و ریاضیات روی آورد، یا حکمت و فلسفه را برگزید یا از مسیر عرفان وارد شد و یا هر چهار طریق را چونان نردبان زیر پا گذاشت و بالا آمد و از وحی و معارف الهی بهره جست؟

فرضیه تحقیق

صدرا که عرفان و فلسفه و دین را عناصر یک مجموعه هماهنگ می‌داند و می‌کوشد تا این هماهنگی را هم در زندگی و هم در آثار خود منعکس سازد، با تأویل رمزی متون مقدس، کیفیت عرفانی معنی باطنی وحی را به اثبات می‌رساند و با شهود عرفانی، تفکر بحثی و عقلی را تابع حقایق کلی شناخت عرفانی می‌کند و در نتیجه پایه بحثهای فلسفی خود را بر اساس تلفیق میان عقل و کشف و شرح می‌گذارد و برای دستیابی به حقایق الهیات از مقدمات برهانی و مطالب کشفی و مواد قطعی دینی استفاده می‌نماید. مقاله حاضر با نگاه به مبانی قرآنی و روایی انسانشناسی صدرا به بررسی حقیقت انسان و امکان شناخت آن در مکتب او پرداخته، و در جستجوی این مسأله است که صدرا در ترسیم این مبحث خاص از موضوع انسانشناسی تا چه اندازه از قرآن و حدیث تأثیر پذیرفته است. البته با این فرض که نگرش صدرا بر انسانشناسی به لحاظ روش‌شناسی، نوعی کثرت‌گرایی است و روی آوردی متعالیه دارد، یعنی با یک روی آورد مستقل و جامع به همه روی آوردهای قرآنی، عرفانی و فلسفی پرداخته است و از این رو به گونه‌ای انسانشناسی نوین دست یافته که قابل عرضه بر قرآن و نیز بر برهان و عرفان است (نک:

فرامرز قراملکی، ۳۳۵-۳۳۰، ۳۴۶-۳۴۸).

مفاهیم معرّف انسان

انسانها برحسب برداشت خاص و ارتباط مفهومی معینی که با اشیاء دارند، الفاظ مناسب با آنها را وضع می نمایند. وجه تسمیه در نشان دادن مفهوم سازی واضح، اهمیت فراوانی دارد چون اختلاف واژه‌ها و وجوه تسمیه و ریشه لغوی آنها نشاندهنده تصور مختلف افراد از امر واحد است. واژه‌هایی که حکایت از «انسان» دارد و در رابطه با او به کار برده می شود عبارتند از: انسان، إنس، ناس، آدم، بنی آدم و بشر.

آنچه در این مبحث مورد توجه است تعریف یا چستی مفهوم است که مربوط به عالم ذهن است و مراد از آن تحلیل مفهومی است که صرفاً به تحلیل مؤلفه‌های معرّف می پردازد نه اوصاف و خواص بیرونی (نک: همان، ۱۴۴-۱۵۳).

بررسی مفاهیم

۱- انسان

صدرا همانند عرفا (قیصری، فص آدمی، ۳۴۸)، اهل حدیث (شیخ صدوق، ۱/۱۵۴، باب ۱۱، حدیث ۱؛ مجلسی، ۲۶۴/۵۷، باب ۳۸، حدیث ۱) و مفسران «انسان» را مشتق از کلمات «نسیان» و «آنس» دانسته است و در بیان علت اشتقاق از کلمه نسیان بنا بر روایت منقول از ابن عباس^۱، معتقد است، چون آنچه را بدو سپرده‌اند فراموش کرده است «انسان» اش نامیده‌اند (تفاسیر القرآن الکریم، ۱/۳۸۴) و چون موجودی است که با هموعان خود مأنوس و مألوف است از «آنس» مشتق شده است (همانجا).

۲- إنس

در اطلاق لفظ «إنس» بر انسان صدرا کلمات «إنس» و «آنس» را به معنای ظهور و بروز، ابصار و مشاهده خوانده و با استناد به آنس من جانب الطور ناراً (قصص/۲۹) آن را مقابل «جن» که به معنای پنهان و ناپیدایی است، می داند. در متون روایی (مجلسی، ۲۶۴/۵۷، باب ۳۸، حدیث ۱) نیز عبارت «انسان العین» به کار رفته است. عرفا نیز چون

۱. مائری عن ابن عباس: إنّه من نسیان لأئّه عهد الیه فنسی.

انسان را واسطه فیض وجود می‌دانند که حق تعالی از منظر او به آفریدگان خود نظر رحمت می‌افکند، از آن به «بصر» تعبیر نموده‌اند و از این رو نسبت انسان به حق تعالی را نسبت مردمک چشم به چشم می‌دانند (ابن عربی، فص آدمی، ۵۰).

۳- ناس

صدرا درباره این کلمه این اندازه سخن می‌گوید که اسم جمع بر وزن فعال است و اصل آن «أناس» بوده، چون نزد دانشمندان لغت انسان و إنس و أناسی به کار رفته است.

۴- آدم و بنی آدم

به عقیده صدرا آدم بر وزن «أفعل» و اسم أعجمی است و آن را مشتق از «أدمه» به معنای سمره یا از «أدمه» به معنای أسوه و یا از «أدیم» به معنای زمین دانسته و پس از استناد به روایتی از پیامبر^۱، (نک: ترمذی، ۲۰۴/۵) تأکید می‌کند که از «آدم و آدمه» به معنای ألفت نیست (همان، ۳۱۹/۲) و در متون روایی نیز آدم از «أدیم ارض» گرفته شده است که در لغت به معنای صورت و روی زمین است (شیخ صدوق، ۱۴/۱، باب ۱۰، حدیث ۱ و ۵۷۹/۲، باب ۳۸۵، حدیث ۹، عیون الاخبار الرضا، ۲۴۲/۱، باب ۲۴، ذیل حدیث ۱).

با توجه به نظر صدرا که صورت شیء تمام حقیقت شیء است، در وجه تسمیه آدم می‌توان به این تحلیل مفهومی دست یافت که مراد از انسان و آدم، انسان کامل و خلیفه الله است که کاملترین موجودات بوده و واجد جمیع مراتب کونیّه و به عبارت دیگر صورت عالم هستی است و از این رو ملاصدرا منظور از «ابن آدم» را همان حقیقت انسان می‌داند و می‌گوید: «ابن آدم أى القوة العاقلة التى هی نتیجه الروح الأعظم و العقل الكلى الفعال و هی حقیقة الإنسان» (همان، ۲۲۶). وی پس را به معنای «یا انسان» تفسیر می‌کند و معتقد است مراد از «یا انسان» محمد(ص) است، زیرا او انسان حقیقی معنوی است که در حضرتش صور تمامی اسماء به طور مفصل جمع شده است همانگونه که به طور اجمال در عقل اول جمعند (همان، ۱۷).

۱. اَنَّهُ تَعَالَى قَبْضُ قَبْضَةٍ مِنَ جَمِيعِ الْأَرْضِ - سَهْلَهَا وَ حَزَنَهَا - فَخَلَقَ مِنْهَا [آدم]، فَذَلِكَ بَأْتِي نَبْوَهُ أَخِيافًا.

۵- بشر

در لغت به معنای پوسته است و اصطلاحاً مترادف کلمه انسان است که هم بر فرد انسان و هم بر مجموعه افراد انسان اطلاق می‌شود. در آثار صدرا توضیح یا معنایی در این باره مشاهده نمی‌شود، شاید دلیل آن عدم کاربرد این کلمه در آیاتی باشد که صدرا به تفسیر آنها پرداخته است. وی تنها در رابطه با قل *إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ* (کهف/ ۱۱۰) بیان می‌کند که مماثلت پیامبر اکرم (ص) با سایر مردم در اینجا تنها از حیث مقام بشریت و تنزل در دار دنیا است.

بنا بر نظر اکثر ادیبان (راغب اصفهانی، ذیل واژگان) «بشر» به معنای ظاهر پوست است و «آدمه» به معنای باطن آن که به گوشت چسبیده؛ پس اگر انسان با کلمه «بشر» مورد خطاب قرار گیرد به این اعتبار است که در میان تمامی جانداران برخلاف سایر حیوانات فقط اوست که پَر و گُرک و مو و پشم، ظاهر بدنش را نپوشانیده است. و در قرآن مجید هر جا از انسان به «بشر» تعبیر شده مراد همان جثه و هیكل و ظاهر بدن اوست، چنانکه هر جا جثه مورد نظر بوده «بشر» به کار برده شده است (طباطبایی، ۲/ ۴۶۶).

در تحلیل میزان تأثیر قرآن و حدیث بر انسانشناسی صدرا و فهم وی از آن دو باید گفت الگوهای سه‌گانه فلسفی، عرفانی و قرآنی صدرا حکایت از فهم فلسفی، عرفانی و قرآنی صرف دارند. در مورد مکتب حکمت متعالیه صدرایی فرض اینست که نگرش صدرا در انسانشناسی به لحاظ روش‌شناسی، نوعی کثرت‌گرایی است و روی آوردی متعالیه دارد؛ یعنی با یک روی آورد مستقل و ژرف‌نگر و جامع به هر سه روی آورد پرداخته است و از این رو به گونه‌ای انسانشناسی نوین دست یافته که هم قابل عرضه بر قرآن است و هم بر برهان و عرفان. در اینجا موارد ذیل قابل توجه است: ۱- صدرا در تأیید رأی و نظر خویش از آیات و روایات استفاده نموده است اما باطن و تأویل آنها مورد توجه وی بوده است نه صرف صورت و ظاهر آنها. ۲- باطن تأویل شده بر مبنای اصول اصالت و اشتداد وجود است. ۳- می‌توان نتیجه گرفت در باب مفاهیمی که حکایت از انسان دارند، به دلیل اشتراکات صریح و روشن میان الگوهای چهارگانه فلسفی، عرفانی، قرآنی و صدرایی، نظر ویژه یا ابتکاری از صدرا به چشم نمی‌خورد.

کاربرد مفاهیم انسان و آدم و بنا بر رأی صدرا بنی آدم گاه به مقام کمال نهایی یعنی

انسان کامل و فرد کامل این نوع نظر دارد که اشرف انواع موجودات و امام کل و قبله همه و جانشین خدا در جهان هستی است. به دیگر سخن در اینجا تشخیص فردی انسان مورد نظر است. گاه انسان به حسب نوع مورد نظر است که در این صورت بر همه افراد آن انسان کامل اطلاق نمی‌شود، زیرا برخی صورت ظاهری انسان را دارند اما مصداق کالآنعام بل هم اضل (فرقان/۴۴) قرار می‌گیرند و بعضی در همان مرتبه اول باقی می‌مانند و به مراتب و مدارج و مقام انسانیت نمی‌رسند. هرگاه طبیعت و مبدأ خلقت و سیر تطورات و تحولات وجودی آدمی مورد توجه باشد که از نازلترین مراتب به سوی عالی‌ترین درجات وجود، در حرکت است، به تناسب موضوع مورد بحث واژه‌های انسان، آدم و بشر به کار می‌رود، به خصوص که نخستین مرتبه آفرینش از خاک و گل است و آدم ابوالبشر جهت دمیدن روح الهی برگزیده شده است و کمال‌یافتگان آنها به جهت ویژگی که دارند برگزیده عالم خلقتند. از این رو شاید بتوان ادعا نمود که مراحل هفتگانه‌ای (المظاهر الالهیه، ۱۱۸، اسرار الایات، ۱۲۸، تفاسیر القرآن الکریم، ۱۶۴-۱۶۶) را که صدرا برای انسان شدن انسان برمی‌شمرد ناظر به همین مسأله باشد؛ زیرا مراتب اولیه انسان صوری و ظاهری که همه افراد بشر در آن مشترکند، طی منازل و مراحل طبیعت، نبات و حیوان و اجتماع همه قوای طبیعی، نباتی و حیوانی در ذات اوست، اما کسب مقام انسانیت، پس از استکمال ذات به واسطه علم و معارف کامله و عبودیت تامه و فنای از خویش و رسیدن به مقام لقاءالله به دست می‌آید. انسان حقیقی و برگزیدگان حق تعالی کسانیند که صدایشان در عالم جبروت شنیده می‌شود و سرور و فرمانروای علویان و مسجود فرشتگان می‌گردند و حکمشان در ملک و ملکوت جریان می‌یابد.

امکان شناخت انسان و ماهیت آن

به عقیده صدرا، حقیقت انسان که همان نفس ناطقه اوست به دلایلی قابل شناسایی نیست:

- ۱- انسان برخلاف سایر ممکنات هویت خاص و مرتبه وجودی ثابتی ندارد؛ بلکه در وعاء طبیعت به مقتضای حرکت جوهری و اتحاد و یگانگی‌اش با بدن به طور دائم در حرکت بوده و از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر منتقل می‌شود و در هر آنی از آنات به شیء

تازه‌ای منقلب می‌گردد و از هر مرتبه‌اش ماهیت خاصی انتزاع می‌شود. به علاوه وجود انسان منحصر به عالم طبیعت نیست، بلکه عوالم و نشئات خاصی قبل از این جهان و پس از آن دارد و در هر نشئه‌ای صورت و فعلیت متناسب با آن عالم. پس بدیهی است، شناخت چنین موجودی بسیار سخت و دشوار می‌باشد. از این رو صدرا دیدگاه آن دسته از حکما را که برای شناخت انسان به بررسی مباحث عالم نفس و عوارض و اصول آن از حیث تعلقش به بدن پرداخته و نیز آن دسته که نظر خود را به ویژگیهای نفس انسانی معطوف داشته‌اند، نمی‌پسندد و آنان را به دلیل گمان دست‌یابی به معرفت حقیقی نفس، سخت در اشتباه می‌داند (سفار، ۸/۳۴۳-۳۴۴).

۲- براساس مبانی هستی‌شناسی صدرا، حقیقت وجود، حقیقت واحد ذومراتبی است و تمام وجودات امکانی و هوئیات تعلقی شئون و اطوار این حقیقتند. بنابراین حقیقت انسان که عین اضافه اشراقیه و تعلق وجودی به مبدأ اعلی است، بدون مبدأ و مستقل از آن قابل ادراک نیست زیرا معرفت وصف است و همواره تابع موصوف و اگر حقیقت موصوفی عین تعلق و وابستگی باشد در شناخته شدن نیز نمی‌تواند مستقل و بی‌نیاز باشد.

۳- حقیقت انسان با علم حصولی قابل شناخت نیست، زیرا مفهوم و صورت ذهنی هر چه باشد خود انسانی نخواهد بود و با ضمیر «من» نمی‌توان بدان اشاره کرد؛ و حال آنکه حقیقت نفس ناطقه که عین هستی است و جز وجود و تشخیص امر دیگری نیست، در مرجع ضمیر «من» ظاهر و آشکار است. پس هرگز نمی‌توان به موجود همیشه فعال و درآکی که سراپا فعلیت، ادراک و وجود است با مفهوم اشاره نمود، وگرنه ماهیت خود را از دست می‌دهد و «من» حقیقی نخواهد بود (سفار، ۸/۴۷، ۳/۴۵۰، ۲۸۹، ۴۶۹).

صدرا پس از بیان این دلایل اظهار می‌دارد که این به معنای به بن‌بست کشیده شدن همه راهها و بسته شدن کلیه درهای شناخت نیست؛ بلکه می‌توان به این حقیقت در قالب علم حضوری، یعنی درک شهودی و فنای عرفانی مساوی با عدم رؤیت خود بدین معرفت دست یافت و خویشتن خویش را شناخت (اسرار الایات، ۱۶۳، سفار، ۳/۴۶۹). و از آن رو که انسان مثل اعلای حق تعالی است، می‌توان او را به واسطه صفات، افعال و حالاتش شناخت (سفار، ۱/۲۶۵، ۶/۲۹۶-۲۹۸).

با نگاه به مبانی قرآنی و روایی انسانشناسی صدرای در این مبحث می‌توان گفت: اولاً - هدف صدرای از آیات و روایات، جنبه‌های باطنی و تأویل آنها براساس نظریات و مبانی حکمت متعالیه است نه صرف استناد و تمسک ظاهری و صوری به آنها تا فقط شاهد مثالی در تأیید نظرش باشند.

ثانیاً - باطن مورد نظر صدرای، مبتنی بر اصل تشکیک و تشدید مراتب وجود است. و آن با الگوی فکری عرفا که قائل به تشکیک در تجلیات وجودی‌اند و انسان را مثال حق تعالی می‌دانند، سازگار است. عدم سازگاری نظر وی با الگوهای فلسفی و تفسیری به این دلیل است که در فلسفه چنین مبحثی مطرح نشده است و در مقام شناخت انسان به تعریف ماهوی انسان یعنی حیوان ناطق پرداخته‌اند و نیز از کسانی که بدون مسبقیت به اندیشه‌های فلسفی فقط به تفسیر قرآن و روایت پرداخته‌اند، چنین رأیی دیده نمی‌شود. نتیجه اینکه در این مسأله خاص از مباحث انسانشناسی که بر اساس مکتب متعالیه ترسیم شده است، می‌توان تلاش صدرای را در این جهت دانست که قرآن را مؤید نظر عرفا یافته است.

ماهیت انسان

شاید از طریق علم حصولی بتوان راهی به سوی شناخت ماهیت انسان گشود، زیرا در اهمیت تعریف از حیث پرتوافکنی و ترسیم چهارچوب‌های نظری موضوع برای به دست آوردن تمایز و ابهام‌زدایی، هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد. در میان آثار صدرای دوگونه تعریف به چشم می‌خورد.

۱- انسان «نفس ناطقه» است

در این تعریف صدرای همانند فیلسوفان سلف انسان را حیوان ناطق تعریف می‌کند. وی نطق را که فصل منطقی آدمی است به معنای درک کلیات می‌داند که حکایت از حقیقتی دارد و آن حقیقت فصل حقیقی انسان یعنی نفس ناطقه اوست و خاص انسان؛ اما به عقیده صدرای در عالم خلقت انسان فقط نفس ناطقه نیست، بلکه مرکب از نفس و بدن است که ترکیب اتحادی با یکدیگر دارند. به عبارت دیگر یک شخصیت و هویت واحدی است که در اصل جوهر ترقی می‌نماید و وحدت شخصیه‌اش در تمام مراتب

محفوظ است، منتها در هر مرتبه کاملتر می شود تا جایی که به مرتبه وجود عقلانی می رسد و انسان عقلی می شود.

صدرا برای تعریف انسان مسأله ماده و صورت را به میان می کشد که نفس ناطقه صورت انسان است و متحد با ماده. از آنجا که شیئیت شیء به صورتش، و صورت تمام حقیقت شیء است و تمام حقیقت همان فصل اخیر، و فصل اخیر واجد تمام حقایق مادون خویش است، صورت انسانی برزخی میان دو عالم، یعنی آخرین مرتبه حقیقت و معنای جسمانیت و اولین مرتبه روحانیت است. از این رو باب الهای است که به واسطه آن به عالم قدس و رحمت پای می گذارد (اسفار، ۳/۶۷) و بدین سبب برخی آن را طراز عالم امر می نامند (مجموعه رسائل فلسفی، شواهد ربوبیه، ۳۱۳).

صدرا نظر دو گروه را ناروا می داند: یک، کسانی که حقیقت انسان را همان نفس ناطقه و قوه عاقله او می دانند که مدرک کلیات است و مقامات انسان را فقط احوال و عوارض نفس می شمارند که از بدو خلقت تا آخر عمر به تدریج در او پدید می آید و بر او عارض می شود. دو، کسانی که وجود انسان را در حقیقت مرکب از صور طبیعی و نفوس سه گانه نباتی، حیوانی و انسانی می دانند. وی با تأثیر از هل اُتی علی الإنسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً. اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نَظْفَةٍ اَمْشَاجٍ نَبْتَلِیْهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِیْعًا بَصِیْرًا. اِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیْلَ اِمَّا شَاکِرًا و اِمَّا کُفُوْرًا (دهر/۱-۳) و کَیْفَ تَکْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ وَ کُنْتُمْ اَمْوَاْتًا فَاَحْیَاکُمْ ثُمَّ یُمِیْتِکُمْ ثُمَّ یُحْیِیْکُمْ ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ (بقره/۲۸) و آیات دیگر بر این عقیده است که اگرچه انسان مقامات گوناگونی دارد، از حیث وجودی هویت واحدی است که از پائین ترین منازل هستی آغاز گشته و به تدریج تحوّل وجودی یافته است تا به مرتبه عقول بلکه عقل اعظم و قلم اعلی می رسد و به موطن اصلی خویش باز می گردد (اسفار، ۱۳۲/۸، تفاسیر القرآن الکریم، ۴۸).

بدین ترتیب با تصویری که صدرا از ماهیت انسان با مبنا قرار دادن استکمال تدریجی مبتنی بر حرکت جوهری ارائه می دهد، تمایز مفهوم سازی خود را از تعریف قوم به خوبی روشن و آشکار می کند. وی برای انسان دو وجود تفصیلی و اجمالی ترسیم می نماید: وجود تفصیلی او با ماده ای جوهری و یک صورت اتصالیّه مقداری و صورتی که مبدأ رشد و تغذیه است و صورتی که مبدأ حس و حرکت اختیاری و صورتی که ناطقه

است، تحقق می‌یابد. از این رو در تعریف انسان گفته می‌شود: «انسان جوهر قابل ابعاد نامی حساس مُدرک کلیات است». این اجزاء در وجود مترتب بر یکدیگرند ولی در شرف و کمال بر هم برتری و تفاضل دارند، یعنی هر چه بر مرتبه پائین‌تر و پست‌تر مترتب باشند به نحو لطیف‌تر و بسیط‌تر بر مرتبه شریف‌تر و بالاتر مترتب بوده و از لوازم آنند. وجود اجمالی انسان که به نفس ناطقه‌اش محقق می‌شود همه این معانی را به وجه بسیط‌تر و برتری در خود جمع دارد (اسفار، ۱۸۸/۹). علت این اندراج براساس این قاعده است که طبیعت هر نوعی از انواع موجودات، تا کلیه شرایط نوع اُخس و اُنقص و جمیع قوا و لوازم آن را به دست نیاورد به مرتبه نوع اشرف و اتم ارتقاء نخواهد یافت. بنابر این اصل، گونه‌ای از حقیقت انسانی که در سیر صعودی به مرتبه انسانیت رسیده و نفس ناطقه به او تعلق یافته است به ناچار می‌بایست واجد مرتبه حیوانی و قوه و شرایط و لوازم آن باشد تا به مرتبه انسانی تشرّف یابد اما نه به نحو تفصیل تا لازم آید که در انسان دو قوه مستقل حیوانی و انسانی وجود داشته باشند، بلکه قوه حیوانی با تمام خواص و لوازم خود فانی و مُندک در قوه انسانی است.

صدرا در بیان مراد خود از «ناطق» با استناد به سبحان الذی خلق الأزواج کلها مما تُنبئ الأرض و من أنفسهم و مما لا یعلمون (یس/۳۶) آن را عبارت از آن جوهری می‌داند که هویت انسانی به واسطه آن دو حالت می‌یابد: حالتی که نفس خواهد بود، و حالتی که عقل خواهد شد. یعنی هویت انسانی به حسب حالت اول در ردیف نفوس حیوانی است که مبدأ آن مزاج و منتهایش زوال با مرگ است؛ ولی به حسب حالت دوم در سلک ملائکه مقربین و عقول مقدس است که مبدأ تکوّنش از عالم اُمر است و مرجعش به سوی الله. وی بر این عقیده است که عبارت مما لا یعلمون اشاره دارد به ماده تکوّن ارواح انسانی که در علم و عمل کامل شده‌اند. چنین ماده‌ای از مواد عالم شهادت نبوده و از موادی نیست که همه مردم آن را می‌شناسند و به واسطه حواس درک می‌شود (تفاسیر القرآن الکریم، ۹۷).

۲- انسان «حقیقت ذومراتب» است

نفس انسانی در همه احوال و مقامات خود ماهیت ثابتی ندارد، بلکه به موازات استکمال وجودی خود، ماهیات گوناگونی می‌یابد و با آنکه وحدت شخصی و وجودی

آن محفوظ است مراتب وجودی مختلفی را سپری می‌کند. این مراتب و نشئات را می‌توان به سه عالم کلی تقسیم نمود: ۱- مرحله قبل از تعلق به بدن و عالم طبیعت ۲- مرحله طبیعت و تعلق به بدن ۳- مرحله پس از عالم طبیعت و مفارقت از بدن.

نفس در هر یک از این مراحل، وجودی خاص با احکام و آثار ویژه‌ای دارد. البته تعدد این مراحل به معنای تباین کامل آنها نیست بلکه میان آنها نوعی رابطه علی و معلولی برقرار است زیرا تفاوت حقیقی علت و معلول، در کمال و نقص است.

نفس در مرحله نخست و پیش از تعلق به ابدان در مرتبه علت وجودی خود در عالم مفارقات یک وجود جمعی عقلانی دارند. این مدعای صدرای مبتنی بر یک اصل فلسفی است که براساس آن هر معلولی در مرتبه علت تامه خود حضور دارد.

نفس، منوط به حصول استعداد خاصی در ماده بدن است و وقتی شرایط مادی لازم فراهم گردید و بدن استعداد تامی برای پذیرش نفس یافت نفوس جزئی وارد عالم طبیعت می‌شوند و حدوث جسمانی می‌یابند و این، مرحله دوم یعنی تحقق آن در عالم طبیعت است.

نفس ناطقه از عالم تجرد تنزل کرده و در قوس نزول خود به عالم طبیعت می‌رسد و سپس در پرتو اکتساب فضایل و کمالات نفسانی پس از استکمال در قوس صعود به عالم عقلی راه می‌یابد و حتی بالاتر از عقل فعال رفته و با عقول عالیه متحد می‌گردد و این مرحله سوم وجود نفس انسانی است. این نظریه صدرای بر اساس مبانی و اصول فلسفی تشکیک در وجود و حرکت تکاملی و اشتداد در جوهر و نیز اتحاد مبدأ و منتهاست.

تفاوت مرحله اول و سوم در اینست که نفوس در مرحله نخست وجود جمعی و کلی دارند ولی در مرحله سوم کثرت نفوس انسانی کمال یافته محفوظ است (اسفار، ۸/ ۳۳۲-۳۴۶، ۳۷۸).

صدرای عدم توجه به این حقیقت مهم و آشکار را ناشی از غفلت و بی‌توجهی می‌شمارد. از نظر وی آیه بل هم فی لبس من خلق جدید حکایت از این تحولات و انتقالات دارد. هر کس به وجدان خویش مراجعه کند خواهد یافت که هویت او در حال حاضر غیر از هویت او در آن گذشته و آینده است و خواهد دانست که این اختلاف و تفاوت صرفاً به دلیل اختلاف عوارض نیست، بلکه ناشی از تفاوت و اختلاف اطوار و

مراتب ذات واحد است. در قرآن مجید آیات زیادی بر این تطور و دگرگونی و تحولات وجودی جوهر و ذات انسان دلالت دارد. یا ایها الانسان اِنَّكَ كَادِحٌ اِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَاكِيَه (انشقاق/۶) یَنْقَلِبُ اِلَى اَهْلِهِ مَسْرُورًا (انشقاق/۹) اِنَّا اِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (اعراف/۱۲۵) ارجعی اِلَى رَبِّكَ (فجر/۲۸).

صدرا حتی پا را فراتر می‌نهد، کسانی را که به این تفاوت ذاتی میان نفوس مختلف قائل نیستند به سبک عقلی متهم می‌کند و با الهام از آیات ۶ و ۷ سوره بینه اعلام می‌دارد که بدون شک نفس بهترین خلایق و برگزیده‌ترین مردمان در حقیقت نوعی، همتراز بدترین خلایق و فرومایه‌ترین مردمان نیست. این نهایت سبک عقلی گوینده و بی‌ارزشی گفتار اوست که آنها را در حقیقت نوعی انسان همانند بدانند و اختلافشان را به واسطه عوارض و حالاتی بشمارد که خارج از تمام ماهیت نوعی و اصل و ذات و حقیقت آنهاست. حال آنکه جوهر نفس نبی اکرم (ص) به حسب هویت تامه‌اش، أشرف؛ و از جهت قوت و کمال، شدیدتر؛ و از حیث جوهر و ذات و هویت، نورانی‌تر و نیرومندتر از جواهر نفوس آدمی است، چنانکه پیامبر (ص) می‌فرماید: «لِی مَعِ اللّٰهِ وَقْتُ لَیْسَعْنِي فِيهِ مَلَكٌ مُّقْرَبٌ وَ لَانَبِيٍّ مُّرْسَلٌ» (مجلسی، ۲۴۳/۷۹، باب ۲؛ صدرالدین شیرازی، اسرارالایات، ۱۴۴، مفاتیح، ۹۴۴، اسفار، ۲۴۵/۸).

در تحلیل میزان تأثیر قرآن و حدیث بر انسانشناسی صدرا، این موارد مورد توجه است: ۱- در آیات و روایات مورد استناد ملاصدرا، باطن و تأویل آنها مورد نظر است. ۲- باطن و تأویل به کار رفته در مکتب صدرا مبتنی بر اصول و مبادی اصالت، وحدت، تشکیک و تشدید وجود به ویژه حرکت جوهری است. ۳- در مقایسه دیدگاه صدرا با الگوهای چهارگانه فلسفی، عرفانی، قرآنی این موارد مشاهده می‌شود:

- در الگوی فلسفی، نفس ناطقه همان قوه عاقله‌ایست که مدرک کلیات است و وجود انسان در حقیقت مرکب از صور طبیعی و نفوس سه‌گانه نباتی، حیوانی و انسانی است.
- در الگوی عرفانی، کون جامع بودن انسان را می‌یابیم. تعریف دومی را که صدرا در بیان ماهیت انسان ارائه می‌دهد متأثر از عرفاست. به ویژه که وی در این باره از اقلیتی به نام راسخان در علم یاد می‌کند و آنان را کسانی می‌داند که توانسته‌اند حکمت نظری و استدلالی را با دریافتهای کشفی و ذوقی همراه سازند و به دیگر سخن عرفان و برهان را

درهم آمیزند. صدرا ابن سینا و فلاسفه دیگری را که در رتبه او قرار دارند، به دلیل عدم توجه به این حقیقت مهم و آشکار به غفلت متهم می‌سازد، و کسانی را که تفاوت ذاتی میان نفوس مختلف را ناشی از تفاوت درجات و مراتب آنها نمی‌دانند، سبک عقل می‌شمارد و گفتارشان را فاقد ارزش و اعتبار می‌داند و تأکید می‌کند که خداوند به کفر قائلان به همانندی نفس نبی اکرم (ص) با دیگر نفوس بشری حکم کرده است.

- در الگوی قرآنی، یعنی صرف استناد به رأی و نظر کسانی که بدون مسبوقیت به اندیشه‌های فلسفی یا عرفانی به تفسیر آیات و روایات پرداخته باشند، این شیوه از تعریف برای ماهیت انسان مشاهده نمی‌شود.

- در الگوی صدرایی با به میان کشاندن مبحث ماده و صورت و مبنا قرار دادن حرکت جوهری و جسمانی بودن حدوث و روحانی بودن بقا معتقد به مراحل سلوک نفس انسانی از نشئات و مراتب جمادی، نباتی و حیوانی تا رسیدن به سماء عقلی است. پس ماهیت انسان متضمن تمام مراتب و شئون مادون خویش است اما وحدت جمعیه‌ای دارد که ظلّ وحدت الهیه است.

بنابراین در بیان میزان تأثیر صدرا از قرآن و حدیث در این مسأله خاص از مباحث انسانشناسی، می‌توان صدرا را در مقام هماهنگ‌کننده نظرات فلسفی، عرفانی و قرآنی دانست. وی میان این سه رهیافت یک نوع چالش ایجاد کرده و از میان آنها یک نظریه معرفتی جدیدی مبتنی بر اصول و مبادی فلسفی خود یعنی حکمت متعالیه ارائه داده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

نتیجه

بنابر نظر صدرا انسان که مثل خداوند سبحان و پروردگار عالمیان است حقیقتی است که دست‌یابی به گنه ذات او ممکن نیست و از این رو آنچه را مدعیان رسیدن به این حقیقت آورده‌اند، ناقص دانسته، نمی‌پذیرد؛ اما این عدم راهیابی به منزله یأس و ناامیدی مطلق نیست. به ویژه که همه علوم مبتنی بر شناخت انسان است و مهمتر اینکه آفرینش جهان هستی برای اشرف مخلوقات و خلیفه و جانشین خدا در زمین بلکه در جهان و انسان کاملی است که «لولاک لما خلقت الأفلاک». پس یکی از راههای رهایی از سرگشتگی و

ناامیدی ارائه تعریف و چیستی اوست. باید توجه داشت تصویری را که صدرا از حقیقت انسان نشان می دهد مبتنی بر اصول و مبادی حکمت متعالیه است که خود ترسیم می نماید.

کتابشناسی

- ابن عربی، فصوص الحکم، بیروت، دارالکتاب العربی، بی تا.
- ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب الفاظ القرآن، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
- شیخ صدوق، علل الشرایع، قم، مکتبه الدواری، بی تا.
- همو، عیون الاخبار الرضا، بی جا، جهان، ۱۳۷۸ ش.
- صدرالدین شیرازی، اسرار الآیات، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰ ش.
- همو، اسفار اربعه، قم، مصطفوی، ۱۳۶۸ ش.
- همو، تفاسیر قرآن کریم، قم، بیدار، ۱۳۶۶ ش.
- همو، مجموعه رسائل فلسفی، تهران، حکمت، ۱۳۷۵ ش.
- همو، المظاهر الإلهیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ ش.
- همو، مفاتیح الغیب، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ ش.
- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷ ق.
- فرامرز قواملکی، احد، روش شناسی مطالعات دینی، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۰ ش.
- قیصری، شرح فصوص الحکم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.